

## نقدی بر کتاب

### «تاریخ تحلیلی اسلام»

تألیف: دکتر محمود طباطبائی اردکانی،

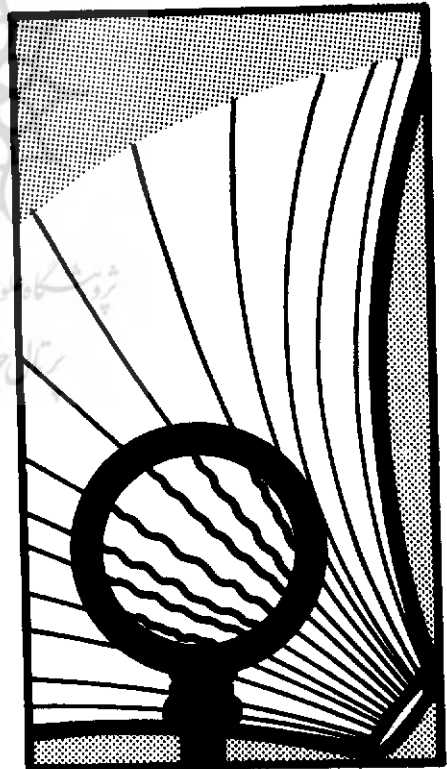
جلد اول، انتشارات اساطیر

سید علی میرشریفی

پس از پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) جامعه اسلامی ایران بار دیگر به ارزشهای اصیل فرهنگ پربار اسلام و تشیع بازگشت و در همین مسیر بود که نیاز مبرم به بازنگری و بازنویسی تاریخ صدر اسلام و سیره رسول اکرم (ص) احساس شد. بعدها نیز دانشگاهها، مراکز آموزشی و تربیتی، دبیرستانها و... درس تاریخ اسلام را به عنوان یکی از مواد درسی خود در برنامه هایشان گنجانندند. این اقبال و توجه بجا و پسندیده، نویسندگان را بر آن داشت تا کتابها و جزوه هایی درباره سیره پیامبر (ص) و تاریخ اسلام بنویسند، لیکن متأسفانه متخصص نبودن بعضی افراد از یکسو، و شتابزدگی برخی از جانب دیگر موجب شد تا بیشتر این نوع نوشته ها، کم مایه، سبک، آکنده از غلطهای علمی و تاریخی و... از آب درآید. لذاست که در یکی از آنها می بینیم زید بن حارثه، فرمانده سپاه اسلام در فتح شام معرفی شده است، و حال آنکه زید بن حارثه در سال هشتم هجرت در جنگ موته به شهادت رسید. و یکی دیگر درباره تعداد اسرای مشرکان در جنگ بدر می نویسد: «قریب هفتصد نفر آنان اسیر شدند و فقط عده

.....

۱ - درسهایی از تاریخ اسلام، عقیقی  
بخشایشی، جهاد دانشگاهی دانشگاه علم و صنعت  
ایران، ص ۱۳۶.



کمی توانستند فرار کنند...<sup>۲</sup> و در یکی دیگر از این نوع کتابها گفته شده: پیامبر(ص) پس از فتح خیبر نامه نوشت برای نجاشی پادشاه حبشه تا اینکه مهاجران مسلمان را به مدینه بفرستد.<sup>۳</sup> در حالی که همه می دانند، پس از فتح خیبر دیگر مهاجری در حبشه نمانده بود. یکی دیگر از نویسندگان درباره بعثت پیامبر اکرم(ص) و نخستین نزول وحی می نویسد:

فرشته وحی بر او نازل شد در حالی که لوحی در دست داشت و به او اصرار کرد که بخوان، او در پاسخ فرشته وحی گفت: مرا یاری خواندن نیست، بار دیگر فرشته وحی او را فشرود و دستور خواندن داد، او نیز همان پاسخ را گفت، بار سوم که فرشته وحی کار گذشته را تکرار کرد، ناگهان حجابها و پرده هایی که مانع از خواندن لوح بود برطرف شد!!!<sup>۴</sup>

و یا اینکه نویسنده ای دیگر در بیان مهاجرت مسلمانان به حبشه حتی نامی از سرپرست آنها، جعفر بن ابی طالب<sup>۵</sup> نمی برد و یا اینکه درباره خالد بن ولید می نویسد: «باید گفت: لقبی که بدو داده اند (سیف الله) بیجا نبوده است»<sup>۶</sup> و علاوه بر کتاب مورد بحث می خوانیم: ابوسهبیب مسلمان شد و به دفاع از پیامبر(ص) پرداخت و...!!!<sup>۷</sup>

در مقاله مقاله نقد و بررسی کتابهای «پیامبری و انقلاب»، «پیامبری و حکومت» آقای

جلال الدین فارسی یادآور شد<sup>۸</sup> که تا

۲ - تاریخ تحلیلی اسلام، سید جواد علم الهدی، انتشارات کتابخانه صدر، ص ۹۸.

۳ - تحلیلی از تاریخ دوران پیامبر(ص)، میرخیل سینقوی، انتشارات هدی، ص ۱۰۷.

۴ - تاریخ اسلام، سال چهارم دبیرستان، ص ۳۵.

۵ - تاریخ تحلیلی اسلام تا پایان امویان، مرکز نشر دانشگاهی، ص ۴۰-۴۱ گویند: وقتی

اشکال یاد شده حضوراً به مؤلف محترم گفته شد، پاسخ داد: اگر قدری زودتر گفته بودید (قبل از

تجدید چاپ) نام «جعفر» را در آن درج می نمودم اما باید گفت: اشکال فقط این نیست که نام

«جعفر» نیامده که با اضافه این اسم مشکل حل شود بلکه اشکال اساسی کتاب ایشان این است که

وقتی کسی آن را مطالعه می کند می بیند شکل دهندگان به اسلام و بنیانگذاران آن، عمرو عاص،

خالد بن ولید، سعد بن ابی وقاص، ابوبکر و... هستند و شگفتا که ابوطالب، علی(ع)، حمزه و

جعفر هیچ نقشی ندارند البته بارها به ایشان در این مورد اشکال شده ولی تا به امروز پاسخ صحیحی

نداده اند. ناگفته نماند که دو کتاب اخیر به هیچ وجه با کتابهای یاد شده قابل مقایسه نیست این دو

کتاب بویژه تاریخ اسلام سال چهارم دبیرستان دارای نکات مثبت و سازنده است، لیکن مقصود این است که اینها نیز دارای نواقص و اشکالند.

۶ - تحلیلی از تاریخ اسلام، نهضت زنان مسلمان، ص ۹۵.

۷ - تاریخ تحلیلی اسلام، محمود طباطبائی اردکانی، انتشارات اساطیر، ج اول، ص ۹۱.

۸ - مقاله مذکور در مجله کیهان اندیشه، سال

سدهٔ اخیر، تاریخ اسلام و سیره پیامبر(ص) را فقط به اصطلاح نقلی می‌نوشتند، آن هم با یک دنیا تعبد، هر چه را که در سیره‌های پیشین آمده بود می‌پذیرفتند و آنها را مانند وحی منزل تلقی می‌نمودند، اما در قرن اخیر در عالم سیره‌نگاری و تاریخ‌نویسی تحولی رخ داد و آن اینکه از راه جمع قرائن و شواهد پی به حقیقت ماجرا برده و ریشه و علل حوادث را از عوامل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، اعتقادی و... به دست می‌آورند، آنگاه آن را بر کرسی نقد و بررسی نشانده و نهایتاً سره را از ناسره باز شناخته و تشخیص می‌دهند. به عبارت دیگر امروزه بیشتر، کاوش و تحقیق در مضمون و محتوای روایات است، نه در راویان و ناقلان آنها، اما باید دانست که این مهم، کار هر کس نیست، استادان و متخصصان فن تاریخ و تاریخ‌شناسان ماهرند که با نیروی قوی علمی و با قوهٔ استنباط، مسائل صحیح تاریخی را از منابع و مآخذ معتبر استخراج می‌کنند و تاریخ ناب و بی‌پیرایه را به جامعه علمی عرضه می‌نمایند و الاً با صرف نام «تاریخ تحلیلی» تاریخ صحیح به دست نمی‌آید. به هر حال یکی از این کتابها «تاریخ تحلیلی اسلام» نوشتهٔ دکتر محمود طباطبائی اردکانی است که به تازگی جلد اول آن به قطع وزیری در ۳۴۷ صفحه از طرف «انتشارات اساطیر» به طبع

رسیده است. پس از تورق اجمالی، این حقیقت آشکار شد که نویسندهٔ آن، اطلاع زیادی از تاریخ صدر اسلام و سیرهٔ رسول الله(ص) نداشته و حتی نسبت به برخی از اولیات و مقدمات آن هم بیگانه بوده است. اینک به توضیح برخی از اشکالات و نواقص این کتاب می‌پردازیم:

### نواقص و اشتباهات کلی و عمومی

نواقص و کاستیهای عمومی و اساسی کتاب بسیار است که به برخی از آنها ذیلاً اشاره می‌شود:

الف - کتاب به طور کلی عاری و بیگانه از تحقیق است در سراسر آن نکتهٔ تازه و جدیدی وجود ندارد، اثری از کاوش، پژوهش، ابتکار و نوآوری دیده نمی‌شود. فقط حاوی تکرار مطالب دیگران و بعضاً اغلاط و اشتباهات آنهاست و می‌توان گفت قسمت معظم این کتاب همان ترجمهٔ فارسی مغازی و اقدی است.

ب - تتبع نیز در کتاب وجود ندارد، معظم منابع و مآخذ آن، چند ترجمهٔ فارسی از کتابهای کهن و تعدادی از کتابهایی که اخیراً نوشته شده، می‌باشد که مهمترین

.....



اول، شماره ۶ به چاپ رسید.

۹ - گرچه می‌گویند این امر از زمان ابن خلدون شروع شد ولیکن تا سدهٔ اخیر بیشتر در دنیای الفاظ بود نه عمل.

آنها، سیرت رسول اللّه (ص)، ترجمه تاریخ یعقوبی، ترجمه مغازی، تاریخ پیامبر دکتر آیتی، تاریخ سیاسی اسلام حسن ابراهیم، تاریخ تحلیلی اسلام دکتر شهیدی و... است. آیا با مراجعه به چند ترجمه و یکی دو کتاب که اخیراً نوشته شده و هریک به نوبه خود دارای بسیاری از اغلاط و نواقص است، می‌توان متن حقیقی و تحلیلی تلویز نمود؟

ج - در این اثر به منابع معتبره و متون کهن و حقیقت‌گرای شیعه، چندان توجهی نشده، کتابهای نفیسی همانند ارشاد شیخ مفید، اعلام الورای طبرسی، روضة الواعظین فتال نیشابوری، مناقب ابن شهر آشوب، کشف الغمّه اربلی و... مورد استفاده نبوده است و حال آنکه اینها تا حدود زیادی نمایانگر چهره حقیقی تاریخ صدر اسلامند.

د - بسیاری از مطالب بدون ذکر منبع و مأخذ است و معلوم نیست که نویسنده آنها را از کجا نقل کرده، مانند برخی مطالب صفحات: ۸۴، ۹۱، ۱۲۷ و...

ه - ارجاعات و ذکر منابع به هیچ وجه فنی و صحیح نیست، مثلاً یکجا سیرت رسول اللّه فقط با شماره صفحه (ص ۷۴) و بدون ذکر شماره جلد آمده و در جای دیگر با ذکر شماره جلد (ص ۷۰) و یا مثلاً مغازی به جلد پنج ارجاع داده شده (ص ۱۴۲) و حال آنکه نه متن عربی و نه ترجمه فارسی آن پنج جلد است و

بسیاری از صفحات هم اشتباه است که معمولاً چند صفحه قبل و یا بعد آن است، افزون بر همه اینها معمولاً نام مؤلف، مترجم، محقق، ناشر، و تاریخ انتشار و... نیامده است.

و - معمولاً از قدیم الایام نویسندگان و مؤلفان در ابتدای کتابهای خود مقدمه‌ای در تبیین و توضیح انگیزه نوشتن کتاب، محتوای آن و... می‌نویسند تا خوانندگان قبلاً نسبت به کتاب بصیرت و آگاهی بیشتری پیدا کنند. کتاب یاد شده بدون مقدمه است که این خود نیز از کاستیهای آن محسوب می‌شود.

### خطاها و کاستیهای علمی و تاریخی

۱ - ص ۱۹۱ این مطلب را می‌خوانیم:

«پیامبر پس از مرگ ابوطالب - عبد مناف - در خانه نشست و کمتر بیرون می‌آمد. در این موقع بنا به نوشته ابن سعد، صاحب طبقات، ابولهب که از سرمخت‌ترین دشمنان پیامبر بود، اسلام آورد! و به فکر یاری پیغمبر افتاد و حمایت خود را نیز بر پیامبر عرضه کرد. پس از آن هیچ کس مزاحم رسول اکرم نمی‌شد و بالأخره قریش میان او و پیامبر را به هم زدند و او آزار و دشمنی خود را از سرگرفت.»

هر کس اندک اطلاعی از اسلام داشته باشد می‌داند که ابولهب حتی یک ثانیه هم مسلمان نبود و یک لحظه هم

ایمان نیاورد و خدا را نپرستید، او اصولاً کاری جز شکنجه و آزار رسول خدا (ص) نداشت و آخرالامر هم رئیس تروریستهای بود که می‌خواستند رسول الله (ص) را شبانگاه ترور کنند و در همان اوایل ظهور اسلام، سوره‌ای در مذمت او و همسرش ام‌جمیل نازل شد.

همچنین اینکه گفته شده:

«پیامبر پس از مرگ ابوطالب در خانه نشست»، سخنی است بی‌اساس و بی‌مدرک و اینکه داستان اسلام آوردن ابولهب را به ابن سعد نسبت داده، باید بگویم روح ابن سعد از این مطلب بی‌خبر است، به عکس وی تصریح دارد که ابولهب مسلمان نشد. او از زبان ابولهب نقل کرده که گفت: **مَا فَارَقْتُ دِينَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَلَكِنْ أَفْتَعُ ابْنَ أَخِي... ۱۰** دین عبدالمطلب را رها نکردم، لیکن از فرزند برادرم دفاع می‌کنم.

فقط گفته: «ابولهب پس از مرگ ابوطالب مقداری به دفاع از پیامبر برخاست که سریعاً قریش مانع شدند و او را به جرگه خود بازگرداندند»، ناگفته نماند که خود این سخن نیز دروغ است. نویسندگان مزدور دستگاه بنی‌امیه با جعل این افسانه خواسته‌اند چنین وانمود کنند که دفاع ابوطالب از رسول خدا (ص)، به خاطر قومیت بود، نه به لحاظ اعتقاد به دین و خدا.

۲ - ص ۸۷ درباره‌ی هیئت اعزامی

قریش به دربار حبشه چنین آمده است: «عبدالله بن ابی ربیع و عمرو بن عاص را حبشه فرستادند و چنانکه گفته‌اند: معاویه بن ابی سفیان و مغیره بن شعبه نیز در این سفر با قریش همراه بودند».

اولاً: اینکه گفته شده «معاویه بن ابی سفیان و مغیره بن شعبه نیز در این سفر با قریش همراه بودند» صحیح نیست بلکه باید گفته می‌شود، با هیئت اعزامی قریش و یا با عبدالله بن ابی ربیع و عمرو بن عاص همراه بودند.

ثانیاً: احدی از مورخان و محدثان نگفته که معاویه و مغیره بن شعبه به حبشه رفتند، وانگهی معاویه در آن زمان کودکی ۹-۱۰ ساله بود<sup>۱۱</sup> و سن مغیره نیز تقریباً همین قدر بود. آیا قریش دو کودک خردسال را به دربار امپراتور حبشه گسیل می‌دارد؟!

۳ - ص ۸۸ درباره‌ی استرداد مهاجران از نجاشی می‌گوید:

«نجاشی که مردی دقیق و دوراندیش  
.....»

۱۰ - طبقات الکبری، ابن سعد، طبع بیروت، ج ۱، ص ۲۱۱. البته عبدالمطلب موحد و از اوصیا بود نه کافرو این ماجرا همانطور که اشاره شد از اصل ساختگی است.

۱۱ - چون معاویه پنج سال قبل از بعثت به دنیا آمد (اصابه، ابن حجر عسقلانی، ج ۳، ص ۴۳۳) و هجرت به حبشه در سال پنجم بعثت بود.

بود رضا نداد که مسلمانان را بی پریش و تحقیق به فرستادگان قریش تسلیم کند، کسی به طلب آنان فرستاد و از حقیقت دینشان پرسید، جعفر بن ابی طالب که در میان مهاجران بود، وضع زندگی عربها را پیش از اسلام و بعد از آن شرح داد.»

جعفر بن ابی طالب (ع) نماینده رسول خدا و سر پرست مهاجران در این ماجرا سخنگوی آنان بود، پیامبر جعفر را به عنوان نماینده خود و سر پرست مهاجران به حبشه فرستاد تا پاسخگوی اینگونه مسائل باشد و آنان را در آنجا رهبری و سر پرستی نماید، لذاست که در نامه حضرت به نجاشی آمده است: **وَلَقَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ ابْنَ عَمِّي جَعْفَرًا وَقَعَهُ نَفْرًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ... ۱۲**

همانا پسر عمویم جعفر و گروهی از مسلمانان را همراه وی به سوی شما فرستادم... و یا اینکه هنگام بدرقه وی را به الفاظ بلند دعا می نماید، ۱۳ و... خلاصه روشنتر از آفتاب است که جعفر یک فرد ساده و عادی در بین مهاجران نبود.

۴ - در همین صفحه در مورد بازگشت مهاجران از حبشه آمده است:

«بِالْأُخْرَى مَهَاجِرَانِ پَسْ از اینکِه پیامبر گرامی اسلام به مدینه مهاجرت نمود به عربستان بازگشتند.»

این مطلب صحیح نیست، زیرا بسیاری از مهاجران مسلمان با سرپرستان جعفر بن ابی طالب (ع) تا سال هفتم هجرت در حبشه ماندند آنگاه

رسول خدا نامه ای به نجاشی نوشت و از وی خواست تا مهاجران را به مدینه بفرستد، نجاشی نیز آنان را با دو کشتی به مدینه اعزام نمود هنگامی که خبیر فتح شد مهاجران حبشه از سرزمین خاطره ها سر رسیدند ۱۴ و در همین جا بود که رسول خدا (ص) دوازده گام به استقبال نماینده خود جعفر بن ابی طالب رفت و آن جمله بسیار معروف را فرمود:

لَا أَدْرِي بِأَيِّهِمَا أَنَا أَشَدُّ سُورًا بِقُدُومِكَ يَا جَعْفَرُ أَمْ بِفَتْحِ اللَّهِ عَلَيَّ خَبِيرًا ۱۵

منی دانم به کدامیک بیشتر مسرور باشم به آمدن تو ای جعفر یا به فتح خبیر که خداوند به دست بردارت علی انجام داد.

۵ - در ص ۷۲ احتمالات تاریخ ولادت رسول گرامی اسلام را ۸، ۹، ۱۲، ۱۳ و ۲ ربیع الاول عام الفیل ذکر کرده و نامی از ۱۷ ربیع الاول نبرده است در حالی که اکثر منابع شیعه هفدهم ربیع الاول را گفته اند. ۱۶

۱۲ - الوثائق السياسية، محمد حمید الله، دارالنفائس، ص ۴۳.

۱۳ - ر ک: مکارم الاخلاق، طبرسی، طبع بیروت، ۲۴۹. محجة البيضاء، فیض کاشانی، انتشارات اسلامی، ج ۴، ص ۶۶.

۱۴ - سیره ابن هشام، دار احیاء التراث العربی، ج ۴، ص ۳.

۱۵ - خصال، شیخ صدوق، تحقیق علی اکبر غفاری، انتشارات اسلامی، ج ۲، ص ۴۸۴.

۱۶ - ر ک: اعلام السوری، طبرسی،

۶ - در ص ۷۳ درباره شیردادن و به دایه سپردن حضرت محمد (ص) گوید: «چون محمد کودکی فقیر و یتیم بود، زنهای شیرده قبیله سعد او را نپذیرفتند و سرانجام این افتخار نصیب حلیمه گردید».

بدون شک این مطلب از اسرائیلیات است والا شأن و جلالت حضرت عبدالمطلب (رضوان الله علیه) که رئیس و بزرگ شهر مکه بود اجل و ارفع از آن است که زنان بادیه نشین او بیابانی کودکش را نپذیرند بلکه آنان افتخار می کردند که سرپرست و دایه نوزاد عبدالمطلب باشند. در منابع اصیل هیچ گونه سخنی از عدم پذیرش دایگان به میان نیامده بلکه حقیقت داستان بدون تحریف و شاخ و برگ نقل شده است. محدث بزرگ مرحوم ابن شهر آشوب مازندرانی در این مورد می گوید:

ذَكَرَتْ حَلِيمَةُ بِنْتُ أَبِي ذُوَيْبٍ... إِنَّ  
الْبَوَادِيَّ اجْتَدَبَتْ وَحَمَلْنَا الْجُهْدُ عَلَى دُخُولِ  
الْبَلَدِ فَدَخَلْتُ مَكَّةَ وَنَسَاءُ بَنِي سَعْدٍ قَدَسَبَقُنِ  
إِلَى مُرَاضِعِينَ فَسَأَلْتُ مُرَضِعاً قَد لَوْنِي عَلَى  
عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَذَكَرَ أَنَّ لَهُ مَوْلُوداً يَخْتِاجُ إِلَى  
مُرَضِيعٍ لَهُ، فَاتَيْتُ إِتِيَهُ فَقَالَ: يَا هَذِهِ عِنْدِي  
بُنْتَى لِي یتیمِ إِسْمُهُ مُحَمَّدٌ فَحَمَلْتُهُ... ۱۷

خشکسالی در صحرا روی آورد و گرفتاری و مشقت ما را روانه شهر ساخت پس من وارد مکه شدم، زنان قبیله سعد به سوی شیرخوارگانشان پیشی جست به بودند من سراغ

شیرخواره ای را گرفتم راهنمایی کردند نزد عبدالمطلب و گفتند او را نوزادی است که نیاز به دایه دارد پس نزد او رفتم به من گفت: من کودک یتیمی نزد خود دارم اسمش محمد است آنگاه وی را همراه خود (به بیابان) بردم.

می بینیم که صحبتی از عدم پذیرش دایگان نیست، بلکه از کلمه مُرَاضِعِينَ استفاده می شود که زنان بنی سعد از طوایف مخصوصی نوزاد می گرفتند و گویا در این مورد عقد و پیمانی داشته اند وانگهی این روایت را قبل از هر کس ابن اسحاق ذکر کرده، آگاهان فن خوب می دانند که در سیره وی اسرائیلیات زیاد است و از طرفی در سند روایت یاد شده اضطراب و اشکال به چشم می خورد. ۱۸

۷ - ص ۲۳۰ نوشته اند: «پادشاهانی که رسول خدا (ص) آنان را به دین اسلام دعوت کرد همه اسلام آوردند بجز قیصر...»

اتفاقاً از شش نفر سران مشهور ممالک که رسول خدا (ص) بدانها نامه نوشت فقط نجاشی پادشاه حبشه اسلام آورد وانگهی خود مؤلف در ص ۲۳۳ در مورد خسرو

دارالکتب الاسلامیه، ص ۵. کشف الغمه، اربلی، طبع بیروت، ج ۱، ص ۱۴. روضة الواعظین، مقال نیشابوری، انتشارات رضی، ص ۷۰... ۱۷

۱۷ - مناقب ابن شهر آشوب، انتشارات علامه، ج ۱، ص ۳۲.

۱۸ - سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۷۱.

پرویز شهریار ایران می‌نویسد: «نامه را پاره پاره کرد...» و درباره پادشاه اسکندریه می‌گوید: «مسلمان هم نشد»<sup>۱۹</sup> و درباره حارث بن ابی شمر غسانی فرمانروای شامات نوشته است: «چون نامه را خواند گفت: چه کسی می‌خواهد پادشاهی مرا از من بگیرد؟ اینک به جانب او روان خواهم شد»<sup>۲۰</sup> آری این مطلب از تاریخ پیامبر اسلام دکتر آیتی<sup>۲۱</sup> گرفته شده و او نیز از جوامع السیره ابن حزم نقل کرده که قطعاً غلط است.

۸ - ص ۸۱ درباره بعثت و چگونگی آغاز

وحی می‌خوانیم:

«یک شب از شبهای ماه رمضان که در کوه عزلت گزیده بود و درون غاری آرمیده، چنان به نظرش آمد که فرشته‌ای بر وی ظاهر شد با صحیفه‌ای نورانی که در دست داشت، فرشته وی را گفت: بخوان - مردم را به خدا بخوان - (محمد) پاسخ داد: خواندن نمی‌توانم چه بخوانم؟ فرشته که - جبرئیل بود - تکرار کرد بخوان و محمد گفت: خواندن نمی‌توانم، فرشته در وی آمیخت و فشاری سخت به وی داد که حال مرگ بر او دست داد، اما محمد همچنان بر سر پاسخش ایستاده بود، فرشته با وی سخن گفت و چیزی را که پیام الهی بود بروی خواند: **اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ**. محمد برخاست. آکنده از وحشت و بیم، در حالی که این ماجرا در خاطر وی تأثیری شگرف کرده بود، از غار

بیرون آمد و گریخت!!!...»

نخست، باید بگویم بعثت، همانطور که پیشوایان معصوم و فرزندان رسول الله (ص) و خاندان وحی فرموده‌اند در ماه رجب بوده نه ماه رمضان، برای اطلاع بیشتر رجوع شود به بحار الانوار علامه مجلسی، ج ۱۸ ص ۱۸۹-۱۹۰.

ثانیاً: چون این داستان ساختگی با این صورت زنده به بعضی از کتابهای شیعه نیز نفوذ کرده<sup>۲۲</sup> و برخی از نویسندگان معاصر که خُبرویت کامل در تاریخ پیامبر ندارند اصرار بر آن می‌ورزند و آن را با آب و تاب نقل می‌کنند، لذا مقداری بیشتر در این باره بحث می‌کنیم. باری روایت یاد شده عقلاً و نقلاً باطل و مردود است:

اما عقلاً زیرا که امر به خواندن ازدو حال خارج نیست، یا امر تکوینی است و

.....

۱۹ - تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۲۳۵.

۲۰ - همان، ص ۲۳۵.

۲۱ - تاریخ پیامبر اسلام، دکتر آیتی، انتشارات دانشگاه تهران، ص ۴۲۸.

۲۲ - شنیننی است: در چاپ اول تاریخ تحلیلی تألیف آقای دکتر سیدجعفر شهیدی آمده است: نوشته‌اند وی در آغاز نزول وحی بر خود ترسید و نزد خدیجه آمد و گفت می‌ترسم دیو مرا گرفته باشد! خدیجه او را دلداری داد و گفت: هرگز چنین نخواهد شد تو برای اهل خود رحمت می‌کنی، تو مردم را یاری می‌کنی، خدا تو را رها نخواهد کرد. سپس او را نزد پسر عموی خود ورقه بن نوفل که مردی نصرانی و عالم بود برد... (تحلیلی از تاریخ اسلام، ص ۳۲).



یا تشریحی، اگر تشریحی باشد تکلیف بما  
لا یطابق است و صدور آن از خداوند حکیم  
محال می باشد<sup>۲۳</sup> چون که پیامبر (ص) امی  
و درس نخوانده بود و در امر تکوینی هم  
تخلف معنی ندارد به اصطلاح، اقرء  
همان، و خواندن پیامبر همان، وانگهی  
مقصود از قرائت، خواندن الفاظ نبود و الا این  
خواندن را که پیامبر تا آخر عمر هم  
نمی توانست بلکه مقصود فراگیری معارف  
قرآن و خواندن و ابلاغ آن برای مردم بود.

و اما نقلاً این روایت از جهت سند و  
متن هر دو باطل است.

اما سند:

الف - روایت مزبور را عایشه نقل  
کرده<sup>۲۴</sup> و او حداقل چهار سال پس از  
بعثت به دنیا آمد. در نتیجه وی شاهد  
دوران بعثت نبوده پس روایت از این نظر  
بسیار موهوم و سست است و از طرفی هم  
وی نگفته از چه کسی این حدیث را نقل  
می کند.

ب - روایت مرسل بوده و از درجه  
اعتبار ساقط است. متخصصان فن می دانند  
که روایت مرسل آن هم با چنین راوی  
اصلاً اعتبار ندارد.

ج - اصولاً بین احادیثی که از عایشه  
نقل شده، روایات جعلی بسیار است. و  
این مطلب بر کسی پوشیده نیست.

د - متفکران و دانشمندان بزرگ  
تسنن و تشیع، روایت مذکور را رد و ابطال  
کرده اند، عالم بزرگ اهل سنت ابوزکریا

محبی الدین نووی در رد این حدیث  
می گوید:

وَأَمَّا مُرْسَلُ الصَّحَابِيِّ... كَقَوْلِ عَائِشَةَ  
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَوَّلُ مَا بَدَأَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ  
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْوَحْيِ الرَّؤْيَا  
الصَّالِحَةَ... قَالَ الْأَسْنَادُ الْإِمَامُ أَبُو  
إِسْحَاقَ الْإِسْفَرَيْنِي الشَّافِعِي لَا يُحْتَجُّ بِهِ<sup>۲۵</sup>

و اما روایت مرسل صحابه... مانند قول  
عایشه (رضی الله عنها) که گفته است: نخستین  
چیزی که از وحی بر رسول خدا (ص) آشکار شد  
رؤیای صادقه بود... در این باره استاد امام ابو  
اسحاق اسفراینی شافعی گفته: نمی توان بدان  
احتجاج نمود.

و نیز علامه سید شرف الدین درباره  
جعلی بودن روایت مشروحاً بحث کرده و  
ساختگی بودن آن را اثبات نموده آنگاه در  
پایان چنین نوشته است:

فَالْحَدِيثُ بَاطِلٌ مِنْ حَيْثُ قَتْنِيهِ وَبَاطِلٌ

.....

۲۳ - به سبب همین امر غلط و داستان  
ساختگی است که عده ای گفته اند: تکلیف  
بمالایطاق جایز است فتح الباری، شرح صحیح  
بخاری، ابن حجر عسقلانی، دارالمعرفه، ج ۸،  
ص ۵۵۱. ارشاد الساری، شرح صحیح بخاری، دار  
صادر، شهاب الدین قسطلانی، ج ۱، ص ۶۳.

۲۴ - سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۴۹. مسند  
احمد حنبلی، دارالفکر، ج ۶، ص ۲۳۲-۲۳۳.  
صحیح بخاری، طبع مصر، ج ۱، ص ۵-۶ و ج ۹،  
ص ۳۷-۳۸.

۲۵ - شرح نووی بر صحیح بخاری در حاشیه  
ارشاد الساری، ج ۱، ص ۴۴.

پس این حدیث هم از جهت متن و هم از نظر سند باطل است.

و اما از نظر متن:

اولاً: در قرآن بارها سخن از وحی و کیفیت نزول آن به رسول خدا (ص) آمده ولیکن هیچ گونه اشاره‌ای به این ماجرا نشده است.

ثانیاً: در نهج البلاغه که بارها از چگونگی بعثت، آغاز وحی و اعتکاف در غار حرا سخن به میان آمده، کوچکترین اشاره‌ای بدین مطلب نشده است و نیز در احادیث اهل بیت (ع) هم که درباره بعثت است چنین مطلبی وجود ندارد.

ثالثاً: مگر جبرئیل با کسی گریبانگیر می‌شود؟!!! مگر با فشردن می‌توان کسی را خواندن آموخت؟ فشار دادن چه تأثیری در برانگیختن شخص به نبوت دارد؟!! به فرض که تأثیر داشته باشد سه مرتبه چرا؟!!! ۲۷

رابعاً: ما در مورد هیچ یک از انبیا هنگام بعثتشان چنین برنامه‌ای نمی‌بینیم حتی آنها که در حال کودکی - مانند حضرت عیسی و حضرت یحیی (ع) - به پیامبری مبعوث شدند، دچار چنین مشکل عجیبی نگشتند.

خامساً: دنبال این روایت آمده است که پیامبر (ص) وحشت زده بود و در نبوت خود - نمود بالله - شک داشت و حتی فرمود: می‌ترسم دیوانه شده باشم!! تا اینکه

خدیجه بدو گفت نه چنین نیست و آنگاه وی را نزد وَرَقَةَ بن نوفل برد و او پیامبر را دُئاری داد و گفت: شک نداشته باش تو حتماً پیامبری،\* آنگاه پیامبر مقداری آرام گرفت و... شاید دیگر نیازی به توضیح نباشد که این فقره به خوبی اصل ماجرا را تکذیب می‌کند و دست مرموز دشمنان اسلام برای تیشه زدن به ریشه اسلام، از آن بروشنی نمایان است.

بدین لحاظ است که علامه طباطبایی (رضوان الله علیه) در مقام طعن و رد این روایت می‌نویسد:

«این داستان خالی از اشکال نیست، آسانترین اشکال آن این است که پیامبر (ص) در آنچه مشاهده نموده بود

۲۶ - النص والاجتهاد، میدشرف الدین، مؤسسه اعلمی، بیروت، ص ۲۹۴. الی المجمع العلمی بدمشق، میدشرف الدین، ص ۸۵.

۲۷ - در توجیه سه مرتبه فشار، حرفهای بی ربط زیادی گفته شده از جمله: اشاره است به

اینکه پیامبر (ص) سه مرتبه دچار سختی می‌شود، شیْب ابوطالب، توطئه قتل رسول خدا، اخراج وی از مکه و یا اینکه گفته اند: فشار اول برای آن بود که از دنیا دل برکنند، دوم برای آن بود که آماده شود برای گرفتن وحی و سوم برای مانوس شدن بود و نیز بدان استدلال نموده اند که کودک را برای تعلیم قرآن و تأدیب بیش از سه بار زدن جایز نیست و... رک: ارشاد الساری، ج ۱، ص ۶۳. سیره حلی، ج ۱، ص ۲۴۲.

۵ - سیره ابن هشام ج ۱، ص ۲۵۴. صحیح

بخاری ج ۱ ص ۵-۶.

شک و تردید داشت که آیا وحی است و از جانب فرشته الهی بدو القا شده؟ بلکه گمان می‌کرد شیطان وی را دچار جنون کرده و اشکال بیشتر این است: پیامبر برای آنکه اطمینان پیدا کند این امر، نبوت بوده به قول مرد نصرانی که خود را به رهبانیت زده بود اعتماد می‌نماید و حال آنکه خدای تعالی به او می‌فرماید: **قُلْ إِنِّي عَلَىٰ نَبِيَّةٍ مِّن رَّبِّي...** ۲۸

سادساً: در پایان این روایت عائشه می‌گوید: آنگاه فترت وحی رخ داد و پیامبر بسیار محزون شد به طوری که چندین بار خواست خود را از فراز کوه پرتاب کند و خودکشی نماید لیکن جبرئیل مانع می‌شد!!! ۲۹

سابعاً: در روایت جابر بن عبد الله انصاری (صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۰۰) و عبدالله بن عباس (عیون الاثر، ج ۱، ص ۸۳) از فشار جبرئیل و بی حال شدن رسول خدا (ص) مطلبی مطرح نشده است. باری دشمنان اسلام، کعب الاحبارها، وهب بن مثنبه‌ها و... برای اینکه به زعم باطل خود اساس اسلام را از بیخ و بن ست کنند، چنین افغانه‌ای را با کمک اذنباشان ساختند و پرداختند تا بگویند که پیامبر اسلام - نمود بالله - خود در نبوتش شک داشت!!! و... در حالی که چنین نیست و قرآن بارها می‌گوید: پیامبر (ص) در نبوت و رسالت خود مطمئن و در امر تبلیغ اسلام راسخ و

استوار بود.

چکیده و عصاره داستان بعثت چنین است: رسول خدا (ص) هر ساله در غار حرا معتکف می‌شد و به عبادت می‌پرداخت، در سال چهارم عمر شریفش، هنگامی که در آنجا مشغول اعتکاف بود بامداد روز بیست و هفتم رجب، ناگهان درهای آسمان گشوده شد و فرشته وحی در هاله‌ای از نور بر او نازل شد و نبوت و رسالت را با کلمه **إِقْرَأْ** بروی ابلاغ نمود، جبرئیل گفت بخوان فرمود چه بخوانم؟ گفت بخوان به نام پروردگارت که آفرید... آنگاه پیامبر آنچه را پروردگارش بدو وحی نموده بود همه را فرا گرفته و خواند، سپس با یک دنیا خوشحالی و اطمینان راهی خانه خود شد فقط قدری از این نگران بود که آیا قریش سخن وی را می‌پذیرند؟ ۳۰

زراره از امام صادق (علیه السلام) پرسید: چگونه هنگامی که از جانب خدا به پیامبر (ص) وحی شد نترسید که از وساوس شیطان باشد؟ حضرت فرمود:

.....

۲۸ - تفسیر المیزان، علامه طباطبائی، مؤسسه علمی بیروت، ج ۲، ص ۳۲۹.

۲۹ - مسند احمد حنبل، ج ۶، ص ۲۳۳.

۳۰ - مطلب مذکور گزیده و گزینشی است از کتابهای روضة الواعظین، ص ۵۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۴۴. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۰۶ و...

زمانی که خداوند بنده‌ای را به رسالت برگزید آرمش و اطمینان بر قلب او نازل می‌کند، آنگاه آنچه را که از سوی خدا بر او نازل می‌شود مانند آن است که به چشم خود می‌بیند.<sup>۳۱</sup>

۹ - ص ۱۰۲ درباره توقف پیامبر (ص) در غار ثور گوید: «نوشته اند که عبدالله بن ابی بکر و عامر بن فهیره و اسماء دختر ابوبکر (اسماء ذات الطّاقین) خوردنی و نوشیدنی و اخبار مکه نزد پیامبر می‌آوردند.»

اولاً: سند و مأخذ این مطلب ذکر نشده ولیکن عیناً سخن مرحوم دکتر آیتی<sup>۳۲</sup> است و آن مرحوم همانطور که مصحح محترم کتاب، آقای گرجی در نامه‌ای خطاب به نگارنده نوشته‌اند<sup>۳۳</sup> بیشتر اعتماد و استنادش به منابع اهل سنت بوده آن هم یا یک نوع تعبد خاص و لذاست که در کتاب ایشان سخنان خلاف واقع بسیار یافت می‌شود.

ثانیاً: بدون شک این مطلب دروغ محض است حضرت علی (ع) آب و غذا و اخبار مکه را برای پیامبر به غار ثور می‌برد مورخ بزرگ اهل سنت ابن عساکر دمشقی در تاریخ خود<sup>۳۴</sup> می‌نویسد:

«زمانی که رسول خدا (ص) در غار بود علی (ع) برای او طعام می‌برد...» و نیز طبرسی در اعلام الوری<sup>۳۵</sup> و مجلسی در بحار الانوار<sup>۳۶</sup> از قول علی بن ابراهیم قمی می‌نویسند: «هنگامی که رسول خدا (ص)

در غار بود علی (ع) آب و غذا برای او می‌برد...» از همه مهمتر آنکه امیرالمؤمنین خود بدین مطلب تصریح دارد و می‌فرماید احدی جز من این کار را انجام نداده است. حضرتش در ضمن احتجاجی که روز شورا داشت چنین فرمود:

نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ كَانَ يَتَعْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْقُعْمَاءَ وَهُوَ فِي الْغَارِ وَيُخْبِرُهُ بِالْأَخْبَارِ غَيْرِي؟  
قَالُوا: لَا.<sup>۳۷</sup>

شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا جز من در بین شما کسی هست که در زمانی که رسول خدا (ص) در غار بود برای وی غذا و گزارشات (مکه) را برده باشد؟ گفتند: نه.

۱۰ - در ص ۸۵ آمده است: «به گفته ابن اسحاق، ابوبکر چهارمین نفر بود که اسلام آورد و به دعوت او چهار پنج نفر از رجال عمده قوم، مسلمان شدند، عثمان بن عفان که بیست ساله بود و زیر بن عوام .....

- ۳۱ - تفسیر عیاشی، انتشارات علمیه اسلامی، ج ۲، ص ۲۰۱.
- ۳۲ - تاریخ پیامبر اسلام، دکتر آیتی، ص ۲۱۸.
- ۳۳ - برخی از اشکالات نگارنده در مقدمه چاپ چهارم کتاب تاریخ پیامبر اسلام آمده است.
- ۳۴ - ترجمه امام علی بن ابی طالب، تحقیق محمودی، ج ۱، ص ۱۵۴.
- ۳۵ - اعلام الوری، طبرسی، ص ۱۹۰.
- ۳۶ - بحار الانوار، مجلسی، ج ۱۹، ص ۸۴.
- ۳۷ - احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۲۰۴.

که تازه بالغ بود و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و طلحة بن عبدالله [عبدالله].

این مطلب بکلی بی اساس و غیر واقعی است، چرا که قبل از ابوبکر پیش از پنجاه نفر مسلمان شده بودند و اسلام او بعد از خارج شدن از خانه ارقم در سال سوم یا پنجم بعثت بود<sup>۳۸</sup> و انگهی دانشمند بزرگ اهل سنت ابو جعفر اسکافی در رد این موضوع می نویسد:

ابوبکر پسر خودش عبدالرحمن و پدرش ابوقحافه را نتوانست مسلمان کند و تا فتح مکه (سال هشتم هجرت) مشرک بودند و نیز خواهرش ام فزوه و همسرش نمله را نتوانست به دین اسلام درآورد، با این وصف چگونه می توان پذیرفت که اسلام فلان شخص و... به دست او بوده است.<sup>۳۹</sup>

۱۱ - در همین صفحه می خوانیم:  
«سه سال پس از بعثت با نزول آیه قاضدع بما تؤمر دوره دعوت علنی آغاز شد و یک روز بر تپه صفا بالا رفت تا مردم را بر دین جدید بخواند و به موجب آیه و آندز عَشِيرَتِكَ الْأَقْرَبِينَ می بایست از خویشاوندان آغاز کند، سعید بن جبیر از ابن عباس در این باره چنین نقل می کند: رسول خدا به کوه صفا بالا رفت و با گفتن يَا صِبَا حَاهِ مَرْدَمِ رَا نَزَدَ خَوْذِ فَرَا خَوَانِدِ، قریش بسوی او فراهم آمدند.»  
گویا مطلب برای نویسنده مشتبه

شده، دعوت خویشاوندان و دعوت عمومی را یکی دانسته است در حالی که پیامبر (ص) با نزول آیه شریفه و آندز عَشِيرَتِكَ الْأَقْرَبِينَ<sup>۴۰</sup> مأموریت یافت تا خویشاوندان خود را به اسلام دعوت کند که وی نیز به کمک علی (ع) در منزل حارث بن عبدالطلب ترتیب داد و چهل نفر از بزرگان بنی هاشم از جمله ابولهب در آنجا گرد آمدند و... که داستان آن بسیار مشهور است و علی (ع) را در آنجا به خلافت و جانشینی خود برگزید<sup>۴۱</sup>

اما داستان خواندن مردم به دین اسلام بر سر کوه صفا که گویا با نزول آیه قاضدع بما تؤمر<sup>۴۲</sup> شروع شد، مربوط به آغاز دعوت عمومی است. آری تعدادی از دشمنان کینه توز علی (ع) اصرار زیاد دارند که دعوت کوه صفا را با آیه مذکور ربط دهند و در نتیجه حدیث

.....

۳۸ - الصحيح من سيرة النبي الاعظم ج ۱، ص ۲۵۰، بلکه ابوالقاسم کوفی گفته: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ قَدْ أَنْتَمَ بَعْدَ سَبْعِ سِنِينَ مِنْ إِظْهَارِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) الدَّعْوَةَ الاستغاثه ص ۱۳۱، ط نجف

۳۹ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۶۹-۲۷۳.

۴۰ - سوره شعرا / ۲۱۴.

۴۱ - تاریخ طبری، مؤسسه اعلمی بیروت، ج ۲، ص ۶۲-۶۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۳، ص ۲۱۰-۲۱۳.

۴۲ - سوره حجر / آیه ۹۴.

سرنوشت سازاندار را به وادی فراموشی سپارند، گفتنی است که نویسندهٔ محترم کتاب «تاریخ تحلیلی اسلام» نیز در چاپ اول آن<sup>۴۳</sup> دچار چنین اشتباهی شده بود بعد با تذکر برخی از دانشمندان در چاپ بعدی<sup>۴۴</sup> مقداری اصلاح نمود. گرچه هنوز بطور کلی بی اشکال نیست.<sup>۴۵</sup>

۱۲ - درص ۱۱۴ تاریخ سریهٔ حمزه بن عبدالمطلب و سریهٔ عبیده بن حارث و سریهٔ سعد بن ابی وقاص، سال دوم هجرت ذکر شده که اشتباه است، هر سه این سریه‌ها در سال اول هجرت بود، سریهٔ حمزه در ماه هفتم هجرت و سریهٔ عبیده در ماه هشتم هجرت و سریهٔ سعد در ماه نهم هجرت بود.<sup>۴۶</sup>

۱۳ - درص ۱۵۲ مطالب کاملاً غیر واقعی از زبان رسول خدا (ص) و علی مرتضی (ع) در تعریف و مدح طلحه بن عبیدالله آمده است!!! گرچه نویسنده مأخذ این مطالب را ذکر نکرده، ولی کلیه آنها از ترجمهٔ مغازی واقدی (ج ۱ ص ۱۸۵-۱۸۴) گرفته شده است. مقدار اعتبار واقدی و مغازی وی بر اهل فن پوشیده نیست، واقدی نه اینکه فقط نزد دانشمندان شیعه اعتبار ندارد و به بسیاری از احادیث آن واقعی نمی‌نهند، بلکه نزد گروهی از علمای اهل سنت نیز ضعیف و مردود است، چون ما در این مورد در مقالهٔ نقد کتابهای پیامبری و انقلاب...<sup>۴۷</sup> سخن گفتیم دیگر اینجا نیازی به تکرار آن

نمی‌بینیم، علاقه‌مندان می‌توانند به آنجا رجوع نمایند.

۱۴ - درص ۲۴۴ درباره کشته شدن مرحب نوشته‌اند:

«محمد بن مسلمة بیرون آمد و فریاد برآورد که: ای مرحب با من جنگ می‌کنی؟ مرحب گفت: آری و به سوی او حمله برد، هریک از آن دو به دیگری ضربه می‌زد، مرحب بر او پیشی گرفت و خواست شمشیر خود را بالا آورد که شمشیر او به غلافش گیر کرد و محمد فرصت جست و دو ساق پای او را قطع کرد، مرحب به زمین افتاد و علی (ع) بر او گذشت و گردنش را زد.»

کشته شدن مرحب به دست محمد بن مسلمة از باطل ساختگی تاریخ است. افرادی که مطالعه کمی در تاریخ اسلام داشته باشند، می‌دانند که مرحب را علی (ع) کشت و این مطلب از مسلمات و بدیهیات تاریخ اسلام است، دهها روایت صحیح و متواتر از شیعه و سنی در دست است که همگی حاکی از آنند که .....

- ۴۳ - تحلیلی از تاریخ اسلام، سیدجعفر شهیدی، نهضت زنان مسلمان، ص ۲۳.  
۴۴ و ۴۵ - تاریخ تحلیلی اسلام تا پایان امویان، مرکز نشر دانشگاهی، ص ۲۳.  
۴۶ - مغازی واقدی، نشر دانش اسلامی، ج ۱، ص ۲.  
۴۷ - کیهان اندیشه، سال اول، ش ۶.

علی (ع) مرحب را کشت نویسنده کتاب  
نفیس سیره المصطفی در این باره  
می نویسد:

رَوَى حَدِيثَ قَتْلِ عَلِيٍّ لِمَرْحَبٍ كُلِّ مِنْ  
الْقَتَرِيِّ وَإِنِّي سَعِدْتُ فِي طَبَقَاتِهِ وَصَاحِبِ السِّيَرَةِ  
الْحَلَبِيَّةِ وَأَدْعَى أَنَّ الْأَخْبَارَ مُتَوَاتِرَةٌ عَلَى أَنَّ  
عَلِيًّا هُوَ الْقَاتِلُ لِمَرْحَبٍ وَقَالَ ابْنُ الْأَثِيرِ إِنَّ  
ذَلِكَ هُوَ الصَّحِيحُ الَّذِي اتَّفَقَ عَلَيْهِ أَهْلُ  
السِّيَرِ وَالْحَدِيثِ وَجَزَمَ بِهِ مُسْلِمٌ فِي صَحِيحِهِ  
وَقَالَ الْحَاكِمُ فِي الْمُسْتَدْرِكِ: إِنَّ الْأَخْبَارَ  
مُتَوَاتِرَةٌ بِأَسَانِيدٍ كَثِيرَةٍ عَلَى أَنَّ قَاتِلَ مَرْحَبٍ هُوَ  
أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (ع) ... و...<sup>۱۸</sup>

و در سیره نبویه زینبی دحلان (در  
حاشیه سیره حلبی، ج ۲، ص ۲۰۱)، سیره  
ابن کثیر (ج ۳، ص ۳۵۵)، ارشاد مفید  
ص ۶۶، بحار الانوار مجلسی (ج ۲۱،  
ص ۱۵)، تاریخ یعقوبی (ج ۲، ص ۴۶) و  
دهها کتاب دیگر... گفته شده علی (ع)  
مرحب را کشت. رجزهایی هم که در  
جنگ خیبر، بین علی و مرحب رد و بدل  
شده بخوبی نمایانگر همین حقیقت است  
مرحب می گفت:

قَدْ عَلِمْتُ خَيْبَرَ أَيْ مَرْحَبٍ  
سَأَكِي السَّلَاحَ بِنَظْلِ مُجْرَبٍ

همانا خیبر می داند که من مرحبم، با سلاح  
بران و قهرمان کارزار دیده ام.

و امیرالمؤمنین (ع) این گونه پاسخ او را

داد:

أَنَا الَّذِي سَمَّيْتَنِي أُمِّي خَيْبَرَةَ

### كَلِمَاتٌ غَابَاتٌ شَدِيدَةٌ قَسْوَةٌ<sup>۱۹</sup>

من آتم که مادرم مرا حیدر نامیده است،  
همانند شیر جنگل، خشناک و شجاعم.

برخی گفته اند: راوی این مطلب  
(کشته شدن مَرْحَب به دست محمد بن  
مَسْلَمَه) محمد بن شهاب زُهْرِي است،  
روشن است که وی از نویسندگان مزدور  
و سرسپرده دستگاه بنی امیه بود و عناد و  
دشمنی او با اهل بیت (ع) بویژه علی (ع)  
بر کسی پوشیده نیست. برخی دیگر این  
روایت را از عبدالله بن سهل نقل کرده اند،  
که وی نیز در علم رجال متهم است.<sup>۵۰</sup>  
شینینی است که عبدالله بن سهل، این  
افسانه را از زبان جابر بن عبدالله انصاری  
نقل می کند و حال آنکه جابر در جنگ  
خیبر حضور نداشت!!!

۱۵ - در ص ۲۵۱ درباره فرمانده سپاه

موته آورده است که: فرمانده سپاه زید بن  
حارثه و معاون اول وی جعفر بن ابی طالب  
بود.

گرچه بسیاری از مورخان این گونه  
گفته اند، لیکن صحیح نیست و برای  
کسانی که اندک آگاهی از شخصیت  
جعفر بن ابی طالب داشته باشند پوشیده  
نیست که جعفر عظیمتر از آن است که  
.....

۴۸ - سیره المصطفی، هاشم معروف حسنی،

انتشارات رضی، ص ۵۵۲.

۴۹ - ارشاد مفید، ص ۶۶. سیره ابن کثیر،

ج ۳، ص ۳۵۷.

۵۰ - سیره المصطفی، ص ۵۵۵.

معاون زید بن حارثه باشد، بی شک فرمانده سپاه موته، جعفر بود و اصولاً به لحاظ کاردانی و بزرگی جعفر بود که این نبرد مهم و دور دست آن هم با ابرقدرتی همچون امپراتور روم، نه خود پیامبر شرکت فرمود و نه علی (ع) را فرستاد، بلکه به لیاقت و مدیریت جعفر اکتفا نمود. باری ادله این مدعا چنین است:

۱ - روایات ائمه معصومین (سلام الله علیهم اجمعین) حاکی از آن است که جعفر فرمانده اول بود، که از جمله روایت ابان از امام صادق (ع) است<sup>۵۱</sup> علامه سیدشرف الدین در این مورد می نویسد:

إِنَّ أَخْبَارَنَا فِي هَذَا مُتَّصِفَةٌ عَنْ ظَرْقِ  
الْعِمْرَةِ الْكُطَاهِرَةِ... ۵۲

۲ - ابن سعد در طبقات (ج ۲، ص ۱۳۰) ابن ابی الحلید در شرح نهج البلاغه (ج ۱۵، ص ۶۲) طبرسی در اعلام الوری (ص ۱۰۲) ابن شهر آشوب در مناقب (ج ۱، ص ۲۰۵) یعقوبی در تاریخ خود (ج ۱، ص ۴۲۶) علامه مجلسی در بحار الانوار (ج ۲۱، ص ۵۵) علامه شوشتری در بهج الصباغه (ج ۲، ص ۳۲۶) و... این مطلب را گفته اند.

۳ - بهترین دلیل که دیگر جای هیچ گونه شک و شبهه ای در این مورد باقی نمی گذارد، اشعاری است که پس از جنگ موته و شهادت جعفر و زید و عبدالله سروده شد، حسان بن ثابت در این باره چنین سروده است:

فَلَا يُبْعِدَنَّ اللَّهُ قَتْلَى تَنَاتَعُوا  
بِمُوتَةٍ مِنْهُمْ ذُو الْجَنَاحَيْنِ جَعْفَرُ  
وَزَيْدٌ وَقَبْدُ اللَّهِ حِينَ تَنَاتَعُوا  
جَمِيعاً وَأَسْبَابُ الْمَنِيْبَةِ تَخْطِرُ  
عَدَاةَ مَضَوْا بِالْمُؤْمِنِينَ يَقُوهُمْ  
إِلَى الْمَوْتِ مَيْسُونُ النَّقِيبَةِ أَزْهَرُ  
أَعْرُ كَضَوْهُ الْبَدْرَيْنِ آلِ هَاشِمِ  
أَبِي إِذَا سِيمَ الضَّلَامَةَ مِشْرَ ۵۳

خداوند از رحمت خود دور نگرداند کشتگانی را که در سرزمین موته یکی پس از دیگری به شهادت رسیدند. اینان زمانی به ترتیب به سوی رزمگاه می شتافتند که اسباب مرگ نیز در پیشاپیش آنها در حرکت بود، این سه فرمانده در حالی صبحگاهان با سپاه اسلام به سوی شهادت حرکت کردند که شخصیتی بزرگ و سپید روی از دودمان هاشم - که همانند ماه شب چهاردهم بود و هیچ گاه زیر بار ظلم نمی رفت - آنان را به سوی مرگ رهبری می کرد.

و نیز در اشعار کعب بن مالک درباره آنان چنین آمده:

إِذْ يَهْتَدُونَ بِجَعْفَرٍ وَلِوَالِيهِ.  
فَدَامَ أَوْلِيَهُمْ فَنِغَمَ الْأَوَّلِ ۵۴  
زیرا به وسیله جعفر و پرچم وی رهبری شدند، جعفری که پیشاپیش آنها فرمانده بود، و چه نیکو سرداری بود.

۵۱ - مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۰۵.

۵۲ - النص والاجتهاد، سیدشرف الدین،

ص ۸۵.

۵۳ - سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۶.

۵۴ - سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۸.



همچنان که می‌بینید در شعر حسان به ترتیب اسم جعفر، زید و عبدالله آمده و تصریح شده که اینها یکی پس از دیگری فرمانده بودند و جعفر بن ابی طالب فرمانده کل و هدایت کننده سپاه بوده و در شعر کعب نیز تصریح شده که جعفر فرمانده اول بود. تاریخ نویسانی که تابع سیاستهای بنی امیه بودند به لحاظ اغراض سوء و اهداف باطلی که داشتند گفتند: فرمانده سپاه موته زید بن حارثه بود فراموش کردند که این اشعار را از بین ببرند، زیرا حقیقت همیشه پنهان نمی‌ماند.

۱۶ - درص ۲۵۸ درباره فتح مکه آمده است: «رسول خدا(ص)... سال هشتم روز جمعه هنگامی که نماز عصر را خواند بیرون رفت... عباس بن عبدالمطلب در بین راه به استقبال او آمد»  
عباس بن عبدالمطلب عمومی پیامبر(ص) در سال هشتم به مدینه هجرت کرد آنگاه در بین راه به رسول خدا(ص) که برای فتح مکه می‌رفت برخورد نمود ۵۵ نه اینکه به استقبال رسول خدا(ص) آمد، اصلاً از حرکت رسول اکرم و سپاه اسلام احدی خبر نداشت. افشای ماجرای حاطب بن ابی بلتعنه هم از جانب خداوند به همین لحاظ بود که کسی متوجه امر نشود.

۱۷ - درص ۲۶۵ درباره جنگ حنین و فرار لشکر اسلام و پایداری چند نفر این مطلب را می‌خوانیم:

«ابوبکر و عمرو و علی و عباس و ابوسفیان بن الحارث و پسرش جعفر و فضل و قثم پسران عباس و جمعی دیگر در کنار پیامبر پایداری ورزیدند».

این مطلب در مورد دو نفر اول به هیچ وجه صحیح نیست چرا که مشهور است در آن روز فقط ده نفر پایداری نمودند و فرار نکردند که نه نفر آنان از بنی هاشم و دهمین آنها ایمن بن ام ایمن بود ۵۶ و انگهی اینان همانهایی هستند که در جنگ احد نیز فرار را برقرار ترجیح دادند که واقدی و بلاذری بدین امر تصریح دارند. ۵۷

گفتنی است که خود اینان نیز بعدها بدان اعتراف نمودند. ۵۸

۱۸ - درص ۲۷۴ درباره حجة الوداع نوشته است: «رسول خدا(ص) در سال یازدهم برای حجة الوداع از مدینه رهسپار مکه شد».

سفر حجة الوداع در ماه ذیقعده سال دهم هجرت بود ۵۹ نه سال یازدهم.

۱۹ - درص ۲۸۰ درباره حدیث غدیر

.....

۵۵ - سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۴۲.

۵۶ - ارشاد مفید، ص ۷۴.

۵۷ - مغازی واقدی، ج ۱، ص ۲۳۷. انساب

الاشراف بلاذری، ج ۱، ص ۳۲۶.

۵۸ - مغازی واقدی، ج ۱، ص ۲۷۸ و ۲۸۰.

۵۹ - سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۴۸. اعلام

الوری، ص ۱۳۰-۱۳۱.

گفته شده:

«نیازی به بحث پیرامون حدیث غدیر نیست زیرا حدیثی متواتر است و مورد اتفاق همه امت اسلامی است، سی نفر از صحابه آن را نقل کرده اند».

حدیث غدیر را بیش از صد نفر از صحابه نقل کرده اند اسامی و مشخصات تمامی آنها در کتاب گرانقدر الغدیر (ج ۱، ص ۱۴-۶۱) آمده است.

۲۰ - در ص ۲۷۴ و نیز در ص ۲۸۵ نام ناقه رسول خدا (ص) «قُصْوَى» به رفع اعراب گذاری شده که غلط و صحیح آن به فتح است.<sup>۶۰</sup>

ناگفته نماند که اینها پاره‌ای از اشکالات و کاستیهای کتاب بود و الاً باز هم اشتباهات فراوانی در آن یافت می‌شود که ما به خاطر اختصار به آنها نپرداختیم، امید آن داریم که مؤلف محترم و مسؤولان انتشارات اساطیر در چاپ سه جلد دیگر

این مجموعه دقت بیشتری نمایند.

در پایان باید یادآور شوم که آقای دکتر محمود طباطبایی اردکانی - که گویا از اساتید محترم دانشگاه هستند - در راه تنوین و فراهم آوردن کتاب مزبور، بسیار زنج و زحمت متحمل شده اند که از این نظر قابل تحسین و ستایش است و باید از وی قدردانی نمود بویژه که ایشان آیات، روایات و اسامی مشکل را اعراب گذاری نموده است، و روشن است که نقد یک اثر اولاً نقد کتاب است نه نویسنده و ثانیاً برای رفع نواقص و اشتباهات آن است نه چیز دیگر.

۶۰ - نه‌ایه ابن اثیر، اسماعیلیان، ج ۴،

